



کهریزک شهر مهربانان

گزارشگر - ثریا مجسد

در سه شماره پیش نوشته بودیم که «آسایشگاه خیریه‌ی کهریزک» محل نگاهداری سال‌خورده‌گان و معلولان جسمی و ذهنی است. این مرکز از محل کمک‌های مردمی اداره می‌شود. ساکنان کهریزک به نسبتی بسیار بالاتر از استانداردهای جامعه شناختی امروزی، از وضعیت رسیدگی، تغذیه، نگاهداری و امنیت روحی و جسمی خود راضی هستند. نوعی وابستگی احساسی بین معلولان و سال‌خورده‌گان از یک سو و کارکنان و مسؤلان آسایشگاه از سوی دیگر به وجود آمده که در مجموع باعث آرامش خاطر دو طرف شده است. با برخی از آنان مصاحبه کرده بودیم. همه از وضع خود راضی به نظر می‌رسیدند و اینک دنباله‌ی آن

مجله‌ی فردوسی

س - خودتان را معرفی کنید.
 ج - محمد عدله هستم.
 س - چه مدت است که این جا هستید؟
 ج - من مدت ۹ سال است که در این جا زندگی می‌کنم.
 س - چگونه این جا را برای زندگی

از همکاران تلویزیونی خواهش می‌کنیم یک مرتبه به اتفاق به این جا بیاییم و یک گزارش مصور تهیه کنیم. اما، مثل این که هیچ کس باورش نمی‌شد که ما از تلویزیون نیامده‌ایم. همه منتظر دیدن گزارش‌ها از تلویزیون هستند. به آن‌ها قول دادیم با همکاران تلویزیونی صحبت کنیم تا اگر فرصتی داشته باشند برای تهیه‌ی گزارش به این مکان بیایند. پس از این گفت‌ووشنود و قول و قرارها به طرف مرد کهن‌سالی می‌رویم که از هفته‌ی قبل منتظر ما بود. روی نیمکت محوطه‌ی باز آسایشگاه نشسته بود. بدون معطلی آغاز کردیم: سلام پدر، حال شما خوب است. سلام متشکرم

با نگارش مقدمه‌ی بالا گزارش‌گران و عکاس مجله کار اصلی خود را آغاز می‌کنند. بدون هیچ مقدمه‌ای به اصل مطلب می‌پردازیم. اینک در داخل آسایشگاه هستیم و به اولین شخصی که برخورد می‌کنیم سر صحبت را با او باز می‌کنیم. به علت رفت و آمدهای مکرر تقریباً ما را می‌شناسند و می‌دانند که ما خبرنگار هستیم. خیلی‌ها با دیدن ما می‌پرسیدند، «فیلم ما کی پخش می‌شه، از کدوم برنامه پخش می‌شه، فیلم را پخش کنین تا بچه‌های ما ببینن و بیان ما را ببرن و...» یا مهربانی و صمیمیت به آن‌ها می‌گوییم ما از طرف تلویزیون نیامده‌ایم. ما شبکه نداریم که فیلم‌های این‌جا را پخش کنیم.

۲۰۰۰ نفر از بانوان شریف و نیکوکار و از خودگذشته‌ی تهرانی با برنامه‌ریزی منظم و بسیار دقیق روزانه بین ۵۰ تا ۶۰ نفر به صورت افتخاری و داوطلبانه، کلیه‌ی خدمات آسایشگاه و بخش‌های مختلف را برعهده گرفته‌اند.



صفحه ۱۵

ج - خرج می‌کنم دیگه. چه جوری نداره. ماهی ده - پانزده تومن را برای دوستانم شکلات، شیرینی، میوه، سیگار و... می‌خرم و بقیه را برای دل خودم خرج می‌کنم.



به آن‌ها غذا داده می‌شد. در همین زمان اعتراض مردی کهن‌سال توجه ما را به خودش جلب کرد. از او علت ناراحتیش را پرسیدیم. «خانوم من رفتم بیرون، وقتی برگشتم، غذای مرا خورده بودند. من غذا ندارم» و مسئول تقسیم غذا با رویی گشاده و بدون درنگ غذای دیگری به او داد. ما به اتاقی دیگر رفتیم. همه منتظر غذا بودند. به کنار تخت‌خواب مرد دیگری رفتیم. سلام پدر. سلام‌علیکم خواهر. حال شما خوبه و او با نشاط و خوشحالی پدرا نه دست همکارم را فشرد.

س - اسم شما؟

ج - من اسماعیل آخرجانی هستم. می‌تونی اسم مرا از روی کارت بالای سرم بخونی.

س - چند سال دارید؟

ج - ۶۵ سال

س - چرا این جا را انتخاب کردید؟

ج - چون پاهایم حرکت نمی‌کنند و نمی‌توانم راه بروم و کسی را هم ندارم که از من نگهداری کند.

س - وضعیت این جا چگونه است، آیا به شما می‌رسند؟

ج - عالی است. بهتر از این نمی‌شود.

س - قبلاً چه شغلی داشتید؟

ج - کارمند اداره دخانیات بودم و اینک بازنشسته‌ام.

س - آیا مستمراً بازنشستگی هم می‌گیرید؟

ج - بله. صد تومن (منظور ایشان صد هزار تومان است) می‌گیرم.

س - حقوقتان را چگونه خرج می‌کنید؟

ج - همین جا خرج می‌کنم. پنجاه تومن به آسایشگاه کهریزک می‌دهم و پنجاه تومن دیگه مال خودم است. خودم هر جور بخوام خرج می‌کنم.

س - وقتی تمام هزینه‌های شما با آسایشگاه است چگونه این پول را خرج می‌کنید؟

انتخاب کردید؟

ج - چون تنها و بی‌کس بودم. زن، فرزند و خانواده‌ای نداشتم که از من نگهداری کنند. به کمیته‌ی امداد رفتم و از آن جا به کهریزک معرفی شدم.

س - آیا این جا را دوست دارید و راضی هستید؟

ج - بله دوست دارم و راضی هم هستم.

س - چند سال دارید؟

ج - ۸۸ سال دارم. پیرمرد بسیار مرتب و متین بود و با حرارت و اشتیاق حرف می‌زد و اصرار داشت که به اتاقش برویم و چای بخوریم. اگر قرار باشد در این جا به دعوت تمام این آسایش‌پذیران مهربان پاسخ مثبت بدهیم، بساید چندین ماه شب و روز در مجموعه باشیم که این موضوعی ناممکن است. از آقای محمد عدله خداحافظی کردیم و وارد آسایشگاه مسردان شدیم. تعدادی از مردان کهن‌سال روی صندلی چرخ‌دار نشسته بودند و در انتظار رسیدن ناهار لحظه‌شماری می‌کردند. برخی از آسایش‌پذیران روی تخت‌خواب‌های خود دراز کشیده بودند و قادر به حرکت نبودند و حتی نمی‌توانستند روی صندلی چرخ‌دار قرار بگیرند. غذای این گروه روی تخت‌خواب‌هایشان به آن‌ها داده می‌شد.



چندان طول نکشید که مسئول تغذیه با چندین نفر کمک، وارد سالن شد و بسیار سریع غذای هر کس در اختیارش قرار گرفت. بعضی با اشتها و سریع غذایشان را می‌خوردند، برخی اشتها نداشتند و برخی که توان خوردن غذا را نداشتند با کمک بهیاران

س - از این جا راضی هستید؟

ج - بله. چرا راضی نباشم!

س - ملاقه‌های شما را چه وقت عوض می‌کنند؟

ج - هر وقت که کثیف شود. حتی یک لکه اگر باشد، ملاقه‌ها را عوض می‌کنند. بعضی وقتا دو دفعه در روز.

در روز زیبای دهم مهر، کهریزک مهربان را از یاد نبریم و از سالمندان یادی کنیم و دستان مهربان خدمت‌گزاران را ببوسیم.

س - خانواده شما کجا هستند؟

ج - اصلاً فرزند ندارم. همسرم مریض است و در بخش زنان همین مرکز نگهداری می‌شود.

س - همسرتان را می‌بینید؟

ج - بله، هر روز ساعت ۲ به آسایشگاهش می‌روم و به او سر می‌زنم.

س - همسرت را دوست داری؟

ج - بله که دوست دارم. برای همین هر روز



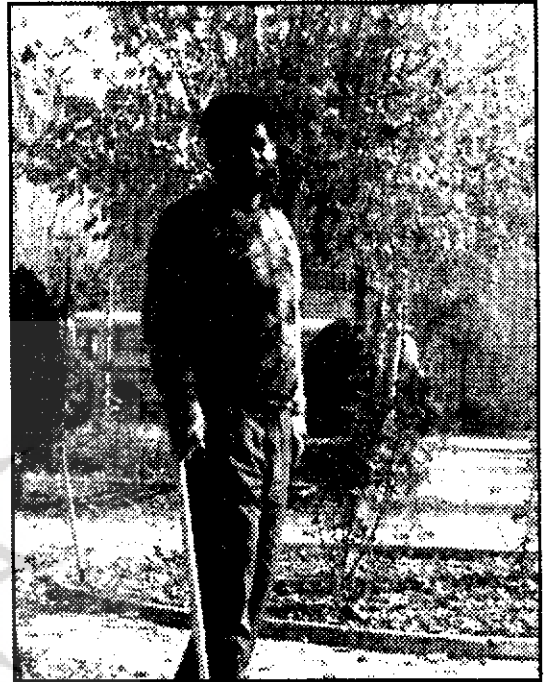
به او سر می‌زنم.

س - تلویزیون تماشا می‌کنید؟

ج - بله، تماشا می‌کنم. کانال

۶ را روشن کن.

بسیار شاد و سرحال و امیدوار بود. تلویزیون سیاه و سفید کوچکی بالای یخچال اتاقش بود و می‌گفت برنامه‌های تلویزیون را خیلی دوست دارد. با اصرار زیر تخت و



گوشه و کنار اتاقش را به ما نشان داد. سه شیشه‌ی کوچک ترشی در زیر تخت‌خوابش پنهان کرده بود. می‌گفت با سیر و سرکه و پول خودم این ترشی‌ها را درست کرده‌ام. در هنگام ترک کردن اتاق اسماعیل آقا، در این فکر بودم که ما از تمام نعمت‌های خداوندی برخورداریم و چه بسا که ناشکری می‌کنیم و کفران نعمت، اما اسماعیل آقا از بسیاری نعمت‌های خداوند بی‌نصیب است، ولی دست‌ودلباز، با نشاط و امیدوار است و سپاس‌گزار نعمت‌های خداوندی. درس عبرتی می‌گیرم و به سراغ دیگری می‌رویم.

این بار به سراغ شخصی رفتیم که مسئولیتی داشت. من خبرنگار مجله‌ی فردوسی هستم. ممکن است خودتان را معرفی کنید؟

ج - اسم من حیدرعلی شیخ و بهیار این بخش هستم، ازدواج کرده‌ام و همسرم نیز کار می‌کند.

س - تحصیلات شما چیست؟

ج - بعد از دیپلم سه سال در مدرسه‌ی بهیاری دوره دیده و بهیار شده‌ام.

س - وظایف شما و افرادی مانند شما در این مجموعه چیست؟

ج - رسیدگی به آسایش‌پذیران، انجام امور بهداشتی و سلامتی آنان، پانسمان‌های سطحی، درمان‌های اولیه و نظارت بر کار مددکاران، بخشی از وظایف ما را تشکیل می‌دهد.

س - چند سال سابقه دارید و چه مدت است که در کهریزک هستید و قبلاً کجا کار می‌کردید؟

ج - ۱۲ سال سابقه دارم و ۵ سال است که در کهریزک هستم و قبلاً در بیمارستان‌های ارتش خدمت می‌کردم.

س - نظر شما راجع به این محل در مقایسه با مکان‌هایی که پیش‌تر در آن کار می‌کردید چیست؟

ج - در این جا نظم و اجرای مقررات حرف اول را می‌زند. برنامه‌ریزی و کنترل کهریزک در هیچ جا وجود ندارد و قابل مقایسه نیست.

س - در این بخش چند نفر آسایش‌پذیر نگاهداری می‌شوند و نام این بخش چیست؟

ج - ۶۶ نفر و نام این بخش «دمانی» است. یعنی محل نگاهداری کسانی که از زمان و مکان اطلاعی ندارند.

س - گویا تعدادی از این سال‌خوردگان کاملاً آگاه و هوشیار هستند.

ج - همین طور است. آن جا را بخش «فارون ۳» می‌گویند.

در روز فرخنده دهم مهر، سال خوردگان را فراموش نکنیم و با شاخه گلی هر چند کوچک به دیدار پدران و مادرانمان در آن دیار برویم.

س - اگر بخواهید مطلبی درباره این مکتب بگویید، چه چیزی را ترجیح می‌دهید؟

ج - کار ما در این مجموعه وظیفه است، اما وقتی مددجو (آسایش‌پذیر) می‌خندد، خستگی از تن ما در می‌رود.

س - از مردم چه انتظاری دارید و پیام شما چیست؟

ج - مردم به این مجموعه بیایند و از نزدیک با کارهای این جا آشنا شوند. مردم فکر نکنند تمام افرادی که در این مجموعه هستند نیازمند، بی‌پول و بی‌کس و کار هستند. بعضی‌ها از امکانات مالی خوبی برخوردارند، ولی در این جا راحت‌ترند. این جا آخرین مرحله‌ی زندگی است. سرنوشت همه‌ی ما همین خواهد بود.

از تمام مردم خوب این مملکت درخواست می‌کنیم به مجموعه بیایند و از نزدیک مشکلات و سختی‌ها را ببینند و پیشنهادهاى خودشان را ارائه نمایند و آن‌گاه اگر تشخیص دادند که مجموعه به کمک مالی و معنوی احتیاج دارد، دریغ نورزند.

س - اگر خود شما روزی مجبور شوید حاضرید در این مکان نگاهداری شوید؟

ج - بله حاضرم و نظرم در مجموع نسبت به این مکان مثبت است.

س - طول مدت ماندگاری افراد در کهریزک چقدر است؟

ج - دائمی - شخصی که به این جا می‌آید تا پایان عمر در همین جا می‌ماند. این جا خانه‌ی او است. این مجموعه بیمارستان نیست که بیماری امروز مراجعه نماید و فردا برود. در این جا تشریح مددجویان (آسایش‌پذیران) مفهومی ندارد.

س - وضعیت تقسیم‌بندی آسایش‌پذیران در این مجموعه چگونه است؟

ج - بر مبنای توانایی مددجویان



صفحه ۱۷

می‌کردند.
س - آیا پول دارید تا به کسی بدهید که در خانه از شما نگهداری کند؟

ج - خیر، پول ندارم. اما من دوست دارم که غذای خانم را بخورم و در خانه‌ی خودم از من نگهداری شود.

س - آیا از محلی حقوق و یا مستمري می‌گیرید؟



ج - بله، بازنشسته‌ی شرکت واحد هستم و ماهیانه ۷۰ هزار تومان به من می‌دهند که همسرم خرج خانه و زندگی می‌کند.

از هیچ کس انتظاری نیست که حتی یک ریال بدون مطالعه و از روی ناآگاهی به آسایشگاه کهریزک کمک کند.

* * علی‌اکبر تاجیک ظاهری بسیار موقر داشت و خوب صحبت می‌کرد و نسبت به مسائل دور و اطرافش آگاهی بیش‌تری داشت و همین انتظار و دید او از زندگی، آرزوی بازگشت به خانه را در وی شعله‌ور کرده بود. آیا علی‌اکبر به راستی قدرت پرداخت هزینه‌های بسیار زیاد زندگی بیمارگونه‌ی خود را داشت؟ هرگز چنین به نظر نمی‌رسید. او و صدها نفر دیگر باید مرهون تلاش، کوشش، از جان گذشتگی و بزرگواری زنان و مردانی باشند که زندگی مادی و معنوی خود را در این مرکز وقف خدمت به آن‌ها کرده‌اند.

از علی‌اکبر خداحافظی می‌کنیم و به سراغ آسایش‌پذیر دیگری می‌رویم.

« ادامه در شماره آینده »

قدر جالب و متنوع بود که همکارم را با اصغر آقا تنها گذاشتم و من برای ادامه‌ی گزارش به قسمت دیگری رفتم.

در حالی که به سمت آسایشگاه دیگری حرکت می‌کردم، آسایش‌پذیری که روی صندلی چرخ‌دار نشسته بود و پیرمردی بسیار سنگین و موقر به نظر می‌رسید نظرم را جلب کرد. از پشت سر خودم را به او رساندم و گفتم، سلام پدر. صورتش را برگرداند. چهره‌اش غمگین بود. بدون درنگ گفتم، سلام دخترم. حالت چطور؟ فوراً جواب دادم حالم خوبه و چون فهمیدم می‌توانم با او ارتباط برقرار کنم مصاحبه‌ی خودم را آغاز کردم:

س - لطفاً از خودتان صحبت کنید و بعد بگویید چرا به این جا آمده‌اید، مشکل شما چیست؟

ج - من علی‌اکبر تاجیک هستم، ۷۰ سال دارم، پنج سال است که در کهریزک زندگی می‌کنم.

س - وضعیت ظاهری شما به

گونه‌ای است که به نظر می‌رسد شما مشکل حرکتی نداشته باشید. چرا روی صندلی چرخ‌دار نشسته‌اید؟

ج - فلج هستم. من آدم سالمی بودم. ۲۰ سال پیش به علت بی‌توجهی پزشک معالجم در عمل جراحی دیسک گردن فلج شدم و به ناچار روی صندلی چرخ‌دار نشستم.

مدتها در نزد خانواده‌ام زندگی می‌کردم، اما نگهداری من برای آنان

بسیار سخت بود و در این اواخر به علت بیماری همسرم غیر ممکن شده بود و به همین دلیل به کهریزک منتقل شدم.

س - از این جا راضی هستید؟

ج - (با تردید و دودلی) بله، ولی بیش‌تر دوست داشتم با خانواده خودم باشم.

س - کسی برای دیدن شما به کهریزک می‌آید؟

ج - بله، تقریباً ماهی یک بار خانواده‌ام به دیدن من می‌آیند.

س - دوست داشتید چگونه از شما نگهداری می‌شد؟

ج - خیلی مایل بودم در خانه از من نگهداری

(آسایش‌پذیران)، سن، نوع معلولیت، جوان و پیر بودن، زن و مرد بودن، کنترل اسفنگتر (ادرار و مدفوع) بهره‌مندی و... تقسیم شده و در گروه‌های جدا از یکدیگر نگهداری می‌شوند.

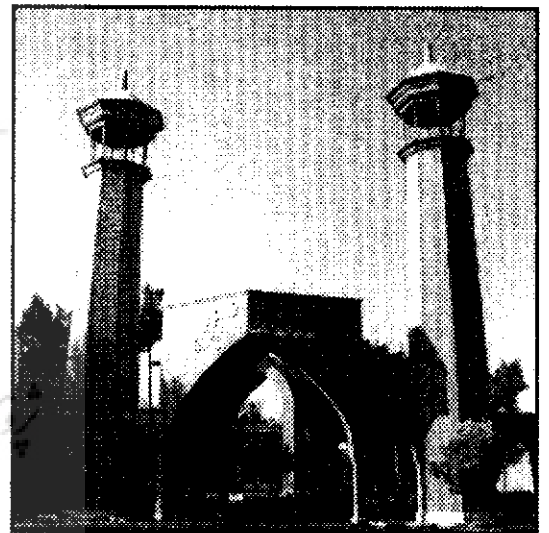
حیدرعلی، از اطلاعاتی که در اختیار

ما گذاشتید سپاسگزاریم!

* * *

هزینه‌ی سرانه‌ی هر آسایش‌پذیر ماهیانه بالغ بر ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال است.

در ادامه‌ی کارمان به آسایش‌پذیر دیگری می‌رسیم: سلام پدر. سلام خانوم. حال شما چطور. خنده، خنده و باز هم خنده س - پدر، شما که این قدر شاد و خوشحالیید ممکن است از خودتان، خانواده‌تان، وضعیت آسایشگاه و رفتار کارکنان در این مجموعه برای خوانندگان ما بگویید؟



ج - چرا نه! من اصغر خورشیدی هستم، ۸۱ سال دارم، حالم خیلی خوبه، از این جا کاملاً راضی هستم، کارکنان این جا بچه‌های من هستند، این جا برای من مثل یک هتل است، از خانه‌ی خودم خیلی بهتره، من خیلی راضی هستم و به همین دلیل شادم و می‌خندم و چون نمی‌توانم راه بروم روی صندلی چرخ‌دار نشسته‌ام، به همه جا سر می‌زنم و از همه احوال‌پرسی می‌کنم. جان من براتون بگه که من از زمان پادشاهی رضاشاه تا همین چند سال قبل خاطراتی دارم که هیچ کس نداره. یک روز رضا شاه را دیدم که ...

** و خاطرت و درد دل‌های اصغر خورشیدی از گذشته‌های دور و نزدیک آن